

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه عادیات (جله چهارم)

نختم منقومی استاد اخوت ۱۴۰۴/۰۶/۰۶

برای سلامتی خودتان و همه زائران خانه خدا صلواتی عنایت بفرمایید.

در سوره مبارکه عادیات سبک زندگی مجاهدانه مطرح شد. کاری که امروز انجام می‌دهیم این است که:

- ۱) نظام فکری حاکم بر زندگی مجاهدانه از قرآن استخراج شود. البته منظورمان این است که شیوه بررسی آن تبیین شود زیرا فرصت بررسی به طور کامل را نداریم.
- ۲) شیوه بررسی مراتب تفصیلی رفتارهایی که براساس عادیات است را بیان کنیم. زیرا عادیات یک سری رفتارهایی دارد که می‌خواهیم ببینیم که مراتب تفصیلی دستیابی به آنها چگونه است.
- ۳) شیوه بررسی امت‌سازی براساس عادیات

### شیوه بررسی نظام فکری حاکم بر زندگی مجاهدانه

برای اینکه ما بتوانیم نظام فکری در بیاوریم باید روی آیه آخر سوره برویم، در واقع سوره عادیات را که نگاه می‌کنیم روی این آیه توجه می‌کنیم که ۳ مولفه به ما می‌دهد:

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)

برای استخراج نظام فکری از این آیه می‌توانیم استفاده کنیم:

- ۱) علم به بعث و نشر
- ۲) علم به تحصیل آنچه در صدور است
- ۳) توجه به خبیر بودن خداوند در روز جزاء

نظام فکری روی «ذکر» و «علم» می آید. پایه نظام فکری بر علم نسبت به توحید و معاد استوار است. البته توحید و معادش را تعیین می کند. در واقع این طور نیست که به صورت کلی مطرح کند.

۳ سوال مطرح می کنیم:

- ۱) علم به بعث و نشر یعنی چه؟
- ۲) علم به تحصیل ما فی الصدور یعنی چه؟
- ۳) اینکه توجه به خیر بودن خدا در روز قیامت داشته باشد یعنی چه؟

بررسی این ۳ سوال در قرآن به ما نظام فکری را می دهد. باز این ها نظام فکری نیست بلکه این ها جواب هایی برای این ۳ سوال است که بعدا باید ساماندهی و منظم شوند، اگر نتوانیم منظم شان کنیم، نمی توانیم نظام فکری در بیاوریم. در نظام فکری باید مطالب مربوط به ۳ مولفه را حول مسائل زندگی سامان پیدا کند.

ما باید مطالب را حول این ۳ ضلع سامان دهیم:

۱. یک ضلع حقایق
۲. یک ضلع مسائل
۳. یک ضلع هم ساختار وجودی انسان

به عنوان نمونه بخشی از حقایق، بخشی از مسائل و بخشی از ساختار وجودی انسان را استخراج می کنیم. در صورتی که در حد همین یکی دوساعتی که بتوانیم بررسی کنیم، مطالب به صورت کامل دستان خواهد آمد که به چه صورتی است.

از آیه آخر شروع می کنیم، دلیلش این است که آیه آخر جمع بندی کل سوره است و از طرفی چون آیه توحیدی است دانستن آن بقیه آیات مربوط به معاد را باز می کند یعنی از نظر سطح حقیقتش بنیادی تر است.

آیه آخر به گونه ای تجلی توحید در قیامت است یعنی هم بحث معاد و هم بحث توحید درونش است. به نوعی به بحث قیامت هم اشاره می کند. به طور سریع آیاتی که دلالت به خیر بودن است را مرور می کنیم و اگر برای هر آیه نیم ساعت وقت بگذاریم و در آخر هم نیم ساعت جمع بندی کنیم در عرض دو ساعت نظام فکری استخراج شده است.

نظام فکری یعنی افراد دارای یک سری رفتارهایی هستند که این رفتارها براساس الگوهای درونی‌شان طراحی می‌شود، الگوها به هم بریزد، رفتارها نیز به هم می‌ریزد. بی‌جهت نیست که کسی زندگی‌اش مجاهدانه می‌شود، این تابع یک الگوی درونی است. بنابراین مفهوم نظام فکری یعنی دستیابی به پایه نظری یک نفر یا پایه بنیادی یک نفر در طی یک طریق. اخذ کارها و تصمیماتی که می‌گیرد براساس چه جهان‌بینی است.

بنابراین بحث را روی «خبیر» می‌بریم. این واژه در آیات مختلف به کار برده شده است. این صفت خاص خداوند ذکر شده است. تعبیری که راجع به خبیر بودن و خدا هست، نسبت به بقیه واژه‌های علم متمایزتر است. برخی عبارت‌ها هم فقط مخصوص کلمه «خبیر» است. همین‌طور کلی که نگاه می‌کنیم چنین است:

#### (۱) آیات سوره مبارکه بقره

بحث طلاق: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»<sup>۱</sup>

بحث انفاق: «إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»<sup>۲</sup>

یعنی خداوند نسبت به عمل خبیر است. یعنی خبیر نسبت به عمل.

#### (۲) سوره مبارکه آل عمران

در این حوزه به سمت جنگ و مسائل مرتبط با آن است. بحث بخل و انواع بخل‌های اجتماعی است که در صحنه‌های جهاد هم ممکن است برود.

#### (۳) سوره مبارکه نساء

بحث نشوز و اختلافات خانوادگی است.

<sup>۱</sup> سوره مبارکه بقره، آیه ۲۳۴

<sup>۲</sup> همان، آیه ۲۷۱

در سوره‌های مدنی «خیربودن» به اجرای احکام برمی‌گردد و در اثر عمل به آن احکام افراد دچار خیر یا شر می‌شوند، اگر عمل کنند خیر می‌بینند و اگر عمل نکنند دچار شرّ و ضرر می‌شوند.

مثلاً در این آیه وجه خیر بودن است:

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا»<sup>۳</sup>

این که خدا «خیر» است یعنی باید علم خدا را در سوره‌های مدنی به گونه اجرای احکام دید.

در سوره‌های مدنی اینطور است که نوعاً احکام شرعی مشخص است. هم برای نشوز زنانه خیر آمده است و هم برای نشوز مردانه خیر می‌آید و این یعنی خداوند خیر است و آگاه می‌باشد.

«وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»<sup>۴</sup>

آیات بعدی هم به همین صورت است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»<sup>۵</sup>

باید شما عدالت را رعایت کنید و نباید فرقی بین دیگران و والدین و ... بگذارید.

(۴) سوره مبارکه مائده: (تا حدی شبیه مضمون قبلی است)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۶</sup>

<sup>۳</sup> سوره مبارکه نساء، آیه ۳۵

<sup>۴</sup> همان، آیه ۱۲۸

<sup>۵</sup> همان، آیه ۱۳۵

<sup>۶</sup> سوره مبارکه مائده، آیه ۸

فضای کلی «خیر» در سور مدنی:

عمل به احکام الهی نوعاً اجتماعی‌اند. بیشتر به جهت آن است که ملت خیر بیند و عدالت برقرار شود. جزئیاتی باید رعایت شود که کسی متضرر نشود یعنی به جزئیات اعمال افراد باید توجه شود.

فضا در سور مکی مقداری متفاوت است. سور مکی مثل سوره مبارکه انعام

(۵) سوره مبارکه انعام

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱۷) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»<sup>۷</sup>

«خیر» بودن در سور مکی روی تبیین نظام توحیدی می‌رود و توجه دادن به صفاتی که منجر می‌شود خداوند فضل و انعامش در دنیا و آخرت وارد کند. خداوند در این سوره‌ها صاحب حکم است و «خیر» بودن خدا بعد از حکم او تجلی می‌یابد. این طور نیست که حکم دهد و نداند که چه خواهد شد پس حکم که می‌دهد می‌داند که چه کسی عمل می‌کند و چه کسی عمل نمی‌کند. مثل برخی‌ها نیست که بخواهد تجربه کند. «حکیم خیر» یعنی حکم می‌دهد و با تمام جزئیات می‌داند که چه می‌شود.

«وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»<sup>۸</sup>

این آیه از آیات غرر توحیدی است. در واقع این آیه «ان ربهم بهم يومئذ لخبير» شبیه همین آیه می‌شود. طیف خیر را از خلق تا بعث می‌برد.

در سور مدنی «بما تعملون خیر» داریم، ولی در اینجا که سور مکی است «حکیم خیر» داریم. یعنی اسم «خیر» روی حکیم می‌آید. در مدنی حکم جزئی و خیر بودن است اما در مکی «حکیم» به عنوان اسم می‌آید.

<sup>۷</sup> سوره مبارکه انعام، آیه ۱۸

<sup>۸</sup> سوره مبارکه انعام، آیه ۷۳

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱۰۱)  
 ذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ<sup>۹</sup>

در این آیات «لطیف» وسط می آید. لطیف به جهت آن است که چشمان قادر به درک او نیستند. «لطیف خبیر» بودن روی یک نحو تفوق و سیطره از بالا به پایین است. «لطیف» به معنای این است که چیزی هست اما تو فکر می کنی نیست. ملائکه و انبیاء (علیهم السلام)، روح مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همه هستند اما نمی توانیم آن ها را درک کنیم و نمی توانیم به آن ها اشاره کنیم. یعنی «هستی» که «هست بودنش» به بصر نمی آید. حالا لطیفی هم هست که خبیر است. یعنی هستی دارد که همه رخدادها و اتفاقات به جزء جزء در هر لایه ای که باشد، به آن علم دارد. لطیف خبیر بلا تشبیه مثل لیزری است که در همه جا عمق پیدا می کند. هر جایی که هر چیزی باشد، او وکیل آن است. در همین لایه که «کل شیء» است، «لطیف خبیر» است.

#### «خبیر» بودن در فضای سور مکی:

همه عالم خلق را شامل می شود و همه بروزاتی که در هر عالمی هست را در سیطره علم خدا قرار می دهد. بنابراین «خبیر» مربوط به تمامی بروزات جهان خلق است. (وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) یعنی هر خلقی برای مخلوق بودنش نیازمند اتکا به خدا است و این یعنی وکیل بودن خدا. خبیر بودن بعد از بروزات اتفاق می افتد.

«خبیر» بودن خدا و دیگران در این است که در خبیر بودن به طور واضح بروزات اشیاء مطرح است. بروز که اتفاق می افتد اثری دارد. قبلش علیم است و بعدش خبیر می شود. خبیر در قیامت تجلی می یابد. علم به بروز خبیر است که جهنمی یا بهشتی می شود.

کسی که خبر دارد یعنی می داند که بعد از این عمل چه عکس العملی خواهد بود. خبر علمی است که فرد از آثار هم خبر دارد. در سور مکی حیطة خبیر بودن کل شیء بود. باز آیاتی که نگاه می کنیم، جمع بندی کامل تر خواهد شد.

(۶) سوره مبارکه هود

«الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»<sup>۱۰</sup>

<sup>۹</sup> همان، آیات ۱۰۱-۱۰۳

از جانب حکیم خبیر احکام داده شده و سپس تفصیل داده شده است. تا این که بگویید عبودیت و استغفار داشته باشید تا خدا متاع حسن به شما بدهد و هر ذی فضل صاحب فضلش شود. اگر عبودیت خدا و استغفار و توبه کنید به خاطر حکیم خبیر چنان می شود. یک سری حکم می گوید و به اعتبار حکمها حکیم است و به اعتبار پیامدها خبیر است. یعنی به اعتبار تفصیل اش خبیر می شود.

احکام: «أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ» (۲) «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»

پیامد و نتیجه: «يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» (۳)»<sup>۱۱</sup>

یعنی آنکه حکیم خبیر بودن ایجاب کرده است؛ احکام آیات و سپس تفصیل آن را.

ما هم باید حظی از علم، حظی از حکیم و حظی از خبیر بودن خدا داشته باشیم.

اگر بخواهیم طبق این نظام حکیم خبیر بشویم یعنی چه طور؟ طبق آیات سوره مبارکه هود اقتدا کردن به جلوه حکیم خبیر به چه نحوی است؟

حکیم خبیر بودن خدا «احکمت ثم فصلت» بود؛ یعنی دعوت به «عبودیت» و «استغفار» و «توبه» می کرد، اینها مراتب دارد: اوامر «عبودیتی»، اوامر «استغفاری» و اوامر «توبه‌ای». همه اینها یکی است یعنی نمی توانیم بگوییم که عبودیت غیر توبه و استغفار است اما تفصیل دارند. پس خداوند اوامر مختلفی را طرح کرد. در اثر این اوامر «بهره‌مندی از امکانات» مطرح شد. پس هر جایی که بحث بهره‌مندی از امکانات و توانمندی‌هاست این ۳ امر حاکم است. باید بین اینها رفت و برگشت کرد.

وجه عبودیت، وجه قرار گرفتن تحت حاکمیت یک سری قوانین است.

بحث استغفار، بحث حاکمیت برخورد و مواجهه با آثار است.

بحث توبه، بحث توجه تام و دریافت‌هاست.

<sup>۱۰</sup> سوره مبارکه هود، آیه ۱

<sup>۱۱</sup> همان، آیات ۲-۳

زندگی انسان از این ۳ محور خارج نیست، نیازمند به نظام باید و نبایدی است، بعد از آن آثاری برایش می آید که باید به آن بیندیشد مثل این که نان خواستید باید گندم بکارید و سیلو کنید و آرد کنید و بعد از آن باید دریافت داشته باشید.

«توبوا» یعنی ارتقا سیستم دادن. یعنی مدار را در یک مدار بالاتر قرار دادن. قرار گرفتن تحت سیستم، فکر کردن به آثار آن سیستم و ارتقا. اینها احکام و تفصیل است.

آثار یعنی علم، ثروت، زاد و ولد، تمدن و هر چه که در بیرون از عمل ظاهر می شود. نتیجه باید و نبایدها آثاری دارد. هر باید و نبایدی در حوزه مخلوق و نه صرف انسان، یک خروجی دارد که در اثر آن خروجی به ارتقا سیستم می رسد یا افت می کند. الان باکتریها و ویروسها شروع به فعالیت می کنند ولی چون نمی توانند داده هایشان را مدیریت کنند در داده های خودشان خفه می شوند.

انسان حکیم خبیر چگونه است؟

وقتی بخواهد کاری کند باید بداند که از ۱۰ بار آیا ۱۰ امر انجام شده است؟ یا مثلاً ۲ بار از ۱۰ بار بوده است؟ یعنی ۸ تا نشده؟ محصولات مثبت ۲ از ۱۰ و محصولات منفی ۸ از ۱۰ را باید نشان دهد. یعنی در یک فرمول باید تمام وجوه تفصیل را بیان کند. وقتی با لطیف می آید به گونه ای می شود که تو حس نمی کنی و فکر می کنی که کسی نیست که تو را ببیند. به رویت در نیامدن در نظام خداوند خیر است، چون نخواستی این مدار غیرطبیعی شود، و گرنه خدا می توانست کاری کند که خبیر بودنش لطیف نباشد.

باید بتواند تبعات مثبت و منفی عمل را به صورت جزئی بعد از عمل به امر و نهیها تشخیص دهد.

هیچ کسی غیر خدا حکیم نیست، رسولان هم وجه کاشفیت دارند. خداوند جعل کننده و وضع کننده است.

«علیم»، علم به طور مطلق است ولی «خبیر» علم به بروزات است. اسماء در تجلی مخلوقات بروز می کند. جنس «خبیر» بودن این است که وقتی مخلوق به ساحت کنش و واکنش می آید و آثار از او خلق می شود و در اثر آن آثار تبعاتی به نفع یا ضررش می شود است. علیم همه را می داند ولی «خبیر» یعنی علمی که این خصوصیت را دارد. «خبیر» به کارکرد سیستم یا موجود می گویند که به واسطه آن کارکرد سعادت و شقاوتش را رقم می زند و احاطه به تک تک لحظه ها و فرآیندها خبیر می گویند. در واقع ما با خبیر اسم خدا را نمی شناسیم بلکه ظرفیت مخلوق را



می‌فهمیم. ظرفیت مخلوقات چنین است و خدا برای مخلوقات چارچوبی از تبعات کنش و واکنش قرار داده است. «خبیر» علم جزئی است. «خبیر» بودن علم به پاداش‌ها و جزاهاست. علمی است که در چه صورتی این قدر پاداش و این قدر جزاست. یعنی در صحنه عملیات جنگ چنین است که اگر دشمن حمله کرد باید چه کند؟ اگر اسیر شد باید چه کند؟ این‌ها را از قبل می‌داند. شما با انبیاء (علیهم‌السلام) و اولیاء به جنگ می‌روید مراقب باشید زیرا ممکن است کاری کنند که به احکام ظاهری شما نخورد مثلاً ممکن است اسیر را می‌گیرد که فوراً اعدام می‌کنند، می‌پرسید که روایت است که اسیر را نکشید، بعد ایشان می‌گویند که اسارت این فرد فریب و اغوا است. یعنی آنکه حکیم هستند، در عین خبیر بودن. پس شرط حکیم بودن، خبیر بودن است و شرط خبیر بودن، حکیم بودن است. یکی از علت‌های غیبت امام (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) این است که ایشان «حکیم خبیر» شمرده نشود. یعنی این که او به عنوان حاکمی که حکم در دستش می‌باشد، تلقی نشود. پس وقتی حکیم تلقی نشود، ساختارش هم خبیر تلقی نمی‌شود. مثل این که شما نظامی درست می‌کنید و تشریفاتی مثلاً امام ولی عهد شود؛ این طور نمی‌شود که فرمانده کسی دیگر باشد و مشاور امام. چون امام باید حکم را جاری کند. حکیم بودنش در عین خبیر بودنش بروز می‌یابد. با اینکه امام حکیم خبیر است اما سیستم، حکیم خبیر نیست. انقلابی که ولی فقیه‌اش در مسندهای مختلف حکم او پذیرفته نیست، پس حکیم خبیر نیست. این سیستم منبع حکم و خبر نمی‌شود. شما نمی‌توانید با جزئیات بگویید که ۱۰ سال دیگر برای نظام جمهوری چه اتفاقی می‌افتد. مثل این است که در خانواده پدر باید حکیم خبیر باشد، شما حرف پدر و مادر را گوش بدهید و بعد می‌توان آثار و برکات هر رفتاری را خبر داد اما وقتی پدر و مادر سرجایشان نباشد، حکم جاری نمی‌شود.

آیاتی که در این قسمت است، جزء تعبیراتی است که خداوند برای اسماء خود به کار برده و این تعبیرهای اسمائی به طور خاص برای خبیر به کار برده شده و برای بقیه اسماء شهید و علیم و غیره به کار برده نشده است.

(۷) سوره مبارکه اسراء

«وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»<sup>۱۲</sup>

چه بسیار از جماعت‌های قبل نوح هلاکت کردیم و خداوند تو کافی است که به گناه بندگان خبیر بصیر است.

<sup>۱۲</sup> سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۷

باء در «بربک» زائده است و حالت تاکید دارد و معنا نمی‌شود.

این آیات را باید با هم بخوانید و اگر فقط یک آیه بدون قبل و بعدشان بخوانید به آدم‌ها لطمه می‌زند.

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»<sup>۱۳</sup> «هر کس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود یافته و هر کس به گمراهی شتافت آنهم به زیان و شقاوت خود شتافته و هیچ کسی بار عمل دیگری را به دوش نگیرد و ما تا رسول نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد.»

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا»<sup>۱۴</sup>

اگر بخوایم آیه بالا را بد ترجمه کنیم، چنین می‌شود ما وقتی اراده می‌کنیم که قریه‌ای را هلاک کنیم، یک سری مترف درون آنجا می‌گذاریم که فاسق می‌شوند که قول بر آن‌ها محقق می‌شوند.

ترجمه خوب چنین است: وقتی حکم جاری شد (جریان حکم تکوینی) که ما قریه‌ای را هلاک کنیم، به صورت تکوینی، مترف آن به یک سری کارهایی واداشته می‌شوند که آن کارها آنان را به فسق واداشته است. آنان در هر حالی تحت اراده خدا هستند و نمی‌توانند جدای از امر خدا باشند. خداوند حکیم خبیر است یعنی می‌داند که این قوم، مترف و فاسقش چگونه می‌شوند و غیره.

در این آیات بیان می‌کنند که «دلیل حکم در خود صفت بیان شده است». یعنی خروجی امر خدا به ظالم، علو است و علو این هلاکت است و چون مترف شدی حتما از تو فسق بروز خواهد کرد و بعد از آن هلاکت است. این حکم است.

مترفین ناگهانی مترف نمی‌شوند، جریان حکمی که دارند، ثبت است. سلسله حسن و سوء همه اعمال ثبت است. و این یعنی «كَفَىٰ بَرَبِكْ بِدُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا». این یعنی پاسخ قانع‌کننده‌ای که تو بدان که از دست خدا در نرفته است. تو فکر نکن که خدا نمی‌داند و خداوند محاسبه نکرده است.

<sup>۱۳</sup> همان، آیه ۱۵

<sup>۱۴</sup> همان، آیه ۱۶

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَتْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا»<sup>۱۵</sup> (۱۸) «سوره اسراء

دوباره اراده خدا را مطرح می کند.

۸) سوره مبارکه فرقان

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بُدْئُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا»<sup>۱۶</sup>

این آیه در امتداد «جهاد کبیر» است و ادامه اوامر قبلی است. نزدیک ترین آیات به سوره عادیات، شاید این آیات باشد.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (۵۰)

«وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا» (۵۱)

«فَلَا تُطِيعِ الْكُفْرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا» (۵۲)

«وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا» (۵۳)

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» (۵۴)

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا» (۵۵)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (۵۶)

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (۵۷)

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بُدْئُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا»<sup>۱۷</sup> (۵۸)

وقتی آیات بالا را بررسی می کنید، نوعی درگیری میان حق و باطل است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد جنگ نابرابر سنگین شده است. آدم وقتی وارد جنگ می شود، می گوید که «خدا نمی توانست کاری کند که همه اهل

<sup>۱۵</sup> همان، آیه ۱۸

<sup>۱۶</sup> سوره مبارکه فرقان، آیه ۵۸

<sup>۱۷</sup> آیات سوره مبارکه فرقان

مسجد و عبادت باشند؟» خدا حساب همه جا را کرده است. خدا حساب گناهان و جهنم را هم کرده است. حساب ارزیدن و نارزیدن آن را هم کرده است. لازم نیست که ما برای خدا نگران شویم که از حالت احسن بودنش خارج شود!

«الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَانُ فَسَلِّ بِهِ خَيْرًا»<sup>۱۸</sup>

این آیه دقیقاً در میدان جهاد اتفاق افتاده است. این گونه باید بخوانیم «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ (الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...)». اینجا باید بخوانی «هو الرحمن».

«فَسَلِّ بِهِ خَيْرًا»: از او به خاطر آنکه خیر است سوال کن. «خیرا» حال است.

فهمیدن با «باء» باید باشد یعنی هیچ واسطه‌ای را برای سوالت غیر او انتخاب نکن. ولی در ترجمه «از» می‌گوییم.

«فَسَلِّ بِهِ خَيْرًا» هم کنایه است. ما ندیدیم که برای اسماء غیر از خیر بودن کنایه‌ای بیاید. «پس اینکه فرمود: (فَسَلِّ بِهِ خَيْرًا) کنایه است از اینکه اگر از او پرسى او حقیقت امر را آن چنان برایت شرح می‌دهد که به هیچ وجه بطلان و ابطال در آن راه نداشته باشد، هم چنان که در عرف نیز گفته می‌شود: از من پرس که مو به مو جوابت دهم. یا می‌گویند:

(على الخير سقطت) یعنی تو در این سؤال که از من کردی به اهلش برخوردی»<sup>۱۹</sup>

در سور مکی «لطیف خیر» بودن بسیار قابل توجه است.

۹) سوره مبارکه فاطر

«إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَيْرٍ»<sup>۲۰</sup>

برخی اسماء به صورت تعبیر و عبارتی می‌آیند. مثلاً (وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَيْرٍ) تنها برای خداست.

<sup>۱۸</sup> همان، آیه ۵۹

<sup>۱۹</sup>. ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص: ۳۲۲

<sup>۲۰</sup> سوره مبارکه فاطر، آیه ۱۴

«این آیه مطلب قبل را توضیح و شرح می‌دهد، و این معنا را که آلهه مشرکین حتی یک قطمیر را هم مالک نیستند، تصدیق می‌نماید، و می‌فرماید شاهدش این است که: اگر شما آنها را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند، برای اینکه خدایان شما مشتی سنگ و چوب و جمادند که نه شعوری دارند و نه حسی، و ارباب آنها هم مانند ملائکه و قدیسیں از بشر، سرگرم کار خود هستند، و اطلاعی از خدایی خود ندارند، علاوه بر این از ناحیه خود مالک حس شنوایی نیستند، و اگر می‌شنوند این حس را خدا به آنان داده.»<sup>۲۱</sup>

مواظب باشید که ما شیعیان هم گاهی با اهل بیت (علیهم‌السلام) چنین معامله‌ای می‌کنیم، این که مثلاً من رفتم حرم امام رضا (علیه‌السلام) او باید چنین کند، امام (علیه‌السلام) هم باید اذن بگیرد. یعنی دیدن امام (علیه‌السلام) به گونه‌ای که اذن می‌گیرد مهم است. باید بگویید که خدا نداد.

وقتی می‌گوید «وَلَا يُبْنِيكَ مِثْلُ خَيْرٍ» در حیطه شرک می‌آید. «و این نفی آن است که الهه هر چند که چون فراعنه و نمرودها گوش هم داشته باشند باز از خود نه گوش دارند و نه استقلال در شنوایی.

(وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ) - یعنی و اگر هم بشنوند خواسته شما را بر نمی‌آورند، چون قدرتی بر استجابت خواسته شما ندارند، نه قولاً و نه فعلاً.»

(وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ) - یعنی آنان روز قیامت عبادت شما را به خودتان بر می‌گردانند، و به جای اینکه شفاعتتان کنند، از شما بیزاری می‌جویند»

حضرت عیسی (علیه‌السلام) روز قیامت خواهند گفت من که خدا نبودم و چرا مرا خدا گرفتید!؟

«وَلَا يُبْنِيكَ مِثْلُ خَيْرٍ» - یعنی تو را از حقیقت امر، هیچ کس مانند مخبر خبیر خبر نمی‌دهد. این جمله خطاب به خصوص رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است، و در حقیقت از خطاب به مشرکین اعراض کرده، فهمانده که مشرکین فهم و لیاقت آن را ندارند که بیان حق به گوششان خوانده شود.»

<sup>۲۱</sup>. ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص: ۳۹

## جمع بندی:

با توجه به بحث‌هایی که شد؛ «خبیر» وصفی است از خداوند در خصوص علم او که دارای ویژگی‌های زیر است:

(۱) با اسماء حکیم، لطیف، علیم، بصیر و غیره همراه می‌شود؛ هر کدام هم معنایی پیدا می‌کند، مثلاً بصیر بعد از خبیر می‌آید و هر کدام تعبیری دارد.

(۲) مربوط به انسان و همه مخلوقات است.

(۳) در رابطه با کارکرد مخلوق و انسان است.

(۴) علم پس از به کار افتادن مخلوق و انسان می‌باشد. در واقع علم به جزا و پاداش به معنای عام است، یعنی فقط مربوط به قیامت نیست. علم به تبعات و آثار بعد از فعل و عمل است.

(۵) در سوره‌های مدنی به اجرای احکام می‌پردازد.

(۶) در سوره‌های مکی منطبق با توحید است.

(۷) در آن از نظامی که برای موجود به ویژه انسان قرار داده شده خبر می‌دهد. خبیر در نظام انسان یعنی وجود تبعات و ناهنجاری‌ها را خارج از علم خدا و مشیت او نمی‌داند. خبیر معنای شاء و مشیت را هم دارد.

(۸) احاطه بسیار جزء به جزء، خوب و بد در این اسم مشهود است و همه حالات موجود در ساختار کارکردی انسان یعنی فردی اجتماعی موجود است.

(۹) خداوند در روز قیامت با اسم «خبیر» خودش ظهور پیدا می‌کند. زیرا براساس چنین اسمی است که قیامت برپا می‌شود و حساب و جزاء اعطا می‌گردد. یعنی ولایت اسمی‌اش شبیه ولایت در قیامت است. مثل این که اسم حاکم بر قیامت است. چون خبیر است، قاهر است. علم خدا با قدرت است، وقتی کسی علم همراه با قدرت داشته باشد آن علم برایش موجه می‌شود که به اقامه حق و قسط بپردازد. اقامه قسط در روز قیامت به واسطه این اسم است. یعنی علم به همه حساب و کتاب‌هاست.

(۱۰) توجه به این اسم توجه به دقت در نظام «دین»، «عالم»، «ساختار انسان» و «حکیمانه» بودن آن‌هاست. یعنی توجه به فلسفه جزاء است و بحث مهم جهنم و عذاب. این که اگر خدا رحمان است چرا جهنم دارد؟ فلسفه جهنم به واسطه این اسم است و این که همگی براساس طراحی‌های است و از اراده خدا خارج نشده و از رحمانیت او به دور نیست. یعنی اگر ما جهنم را می‌گوییم وجهی از رحمانیت است.

۱۱) کسی که وجه خبیر بودن را بفهمد، اگر مقابل دشمن باشد، تنها به حکم توجه دارد و کاری به هیچ چیز دیگر ندارد.

۱۲) ظهور اسم خبیر در زندگی دنیا به واسطه حاکمیت دین و احکام الهی است. این را از سور مدنی و مکی می فهمیم. مورد ۱۱ وجه سور مکی است و مورد ۱۲ وجه سور مدنی را می گوید.

چه بسا انجام بسیاری از موارد به حساب انسان ضرر تلقی شود، مثلا جنگ و خونریزی و تلفات اتفاق بیفتد، اما در حساب خدا منفعت باشد. ما باید خودمان را در نقشه و طراحی ساختار الهی قرار دهیم و از خودمان اجتناب نکنیم. این نقص بخاطر توجه به غرب است، توجه به غرب می آید و در ساختار انسان نظام دیگری می چیند. ضررها را براساس یک روش دیگر بحث می کند، یعنی شما مختصات نفع و ضرر، سعادت و شقاوت، خوبی و بدی، اخلاق و بد اخلاقی، خیر و شر و همگی اینها را در نظام احسن دین که به وسیله انبیاء (صلی الله علیه و آله) و وحی رسیده (نظام احکام و تفصیل آیات تکوین و تشریح) معلوم می شود. در این نظام، خبیر هم با حکیم است و حکیم با خبیر است. اساسا مصلحت به معنای علم می شود. علم به معنای دانستن نیست بلکه به معنای «نور» می شود. بنابراین «خبیر» اسمی برای تبیین واژه علم به معنای وضوح و روشنایی وقتی که متعلق آن عاقبتها باشد. پس بنابراین علم تدبیری را «خبیر» می گویند. مثلا وقتی می گویند این طرف بروی دره است و آن طرف جاده است، وقتی بگویند این طرف دره است یعنی علم به عاقبت است به گونه ای که در آن حکمی است. وقتی علم به عاقبت چیزی پیدا کردی نباید می رفتی یا باید می رفتی. یعنی در ذات علم به عاقبت حکم نهفته است.

گفتیم که یک مثلث داریم که حقایق، وقایع و ساختار انسان اضلاع آن است. برخی از گزاره ها مربوط به حقایق، برخی در وقایع اند و برخی مشتمل نکات ساختار انسان اند.

خبیر در سوره های مدنی حالت اندازی دارد ولی در سور مکی چنین نیست.

**نکته:** نوعا انسان مصلحت اندیشی می کند و به حکم عمل نمی کند. این محل خطرناکی برای انسان است. مصلحت اندیشی های انسان وقتی با حکم خدا تعارض داشته باشد یا حکم احسن را نقض کند، نفی خبیر بودن خداوند است. یعنی آنچه که در اسم خبیر ممکن است با اسم خبیر هماهنگ نباشد مصلحت اندیشی هایی است که ما داریم. مثلا در بحث ارث یا قضاوت و مسائل حقوقی، یک سری احکام شفاف از جانب خدا آمده است مثلا تا

زمانی که دلیل محکمی نداشته باشید نمی‌تواند کسی را محاکمه کنید و اگر دادگاه رفتید به حکم اتهام شما را به زندان می‌اندازد. می‌گویید این چه دینی است! این یعنی مصلحت‌اندیشی خودتان را بر دین مقدم دانسته‌اید.

خانواده‌ها امروزه خیلی پیشرفت کردند، مثلاً خواب دیده که همسرش رفته و زن دیگر گرفته است، براساس خوابش اقامه دعوی می‌کند و با شوهرش دعوا می‌کند، آبرویش را می‌برد و می‌گوید که خواب‌های من همه‌اش مو به مو اجرا می‌شود!

مصلحت‌اندیشی‌های شخصی در مدار حکم خدا قرار می‌گیرند، مثلاً در رابطه با بانک و مسائل مرتبط با آن. قواعد بانک را طوری چیدند که به نظام بانکداری بخورد. یعنی اول مصلحت بانک را احراز کردند و بعد حکم خداوند جاری کردند. بعد از سال‌ها دیدند که تورّم مشکل‌آفرین شد یعنی از نظر علمی قرار شد که سودها را کم کنند و نه اینکه شرعی جلو رفته باشند.

گرفتاری ما این است که خانم‌ها و آقایان دچار یک سبک زندگی شده‌اند که براساس مصلحت‌اندیشی سرخود است مثلاً مگر می‌شود که فلان یخچال نباشد!

این مصلحت‌اندیشی‌های سرخود، نقض «خبیر بودن» است یعنی خروج از هیمنه خبیر بودن خداوند. بسیاری از عدم ازدواج‌ها به خاطر مصلحت‌اندیشی دختر خانم‌هاست. یعنی اگر دکتری داشته باشد با دیپلم نمی‌شود ازدواج کند. از پایین شهر به شرق نمی‌شود دختر معرفی کرد! مصلحت‌اندیشی‌هایی که انسان در دایره زندگی خودش کرده است و اسم خبیر در حاله‌ای از محجوریت می‌رود.

نهایت صحبتی که داشتیم این است که انسانی که براساس خبیر بودن خدا کار می‌کند هیچ مصلحتی به جز قرآن و خدا و وحی نمی‌شناسد. آدم توجیه‌ناپذیری هم خواهد بود.

انشاءالله خداوند چنین روحیه‌ای به ما بدهد زیرا مقابل جامعه ایستادن روحیه جهادی می‌خواهد.

این یعنی انسان دایره رحمت خدا را برای خود محدود می‌کند. این گونه است که به رحمت خدا قید می‌زند. مثلاً این که حتماً فلان خیابان زندگی کنیم!



سوره عادیات سوره مهمی است، سخن از جنگی است که همه گفتند ما از پس آن بر نمی آییم، ولی یک نفر رفت و آن فرد می دانست که اگر به من گفتند برو، «لابد می شود رفت». پس اگر گفتند قرض الحسنه، مضاعف می شود یعنی مضاعف می شود. اما طبق نظرات اقتصاد دانان ورشکستگی تام است، کسی که قرض الحسنه می دهد، ورشکست می شود.

در جنگ خیلی این مساله را می دیدیم که بسیاری از کارها را می گفتند امکان ندارد که بشود. این که خرمشهر را خدا آزاد کرد به خاطر این است که خیلی ها می گفتند گرفتن خرمشهر امکان پذیر نیست، بسیجی ها می شنیدند و می گفتند اگر امام می گوید حصر آبادان باید شکسته شود یعنی می شود حصر آبادان را شکست!

صحنه های جنگ بسیار فوق العاده بود، یک طرف ۱۰-۲۰ بسیجی (فاو) آن طرف هم به ازای هر بسیجی ۲ الی ۳ تا تانک. این بسیجی می ایستد و خط را نگه می دارد و چه می شود که خداوند رعب را در دل دشمن می اندازد (در سوره مبارکه انفال برخی از مکانیسم های خدا آورده شده است).

حضرت آقا می فرمایند که مهریه خانم ها ۱۴ سکه بیشتر نباشد، من وقتی می خواهم برای دختر و پسر مهریه ببندم می گویم که حضرت آقا در بین مردم نیست که چنین گفته اند! چند نفر جرات دارند که وارد مغازه شوند و بگویند که چون جنس تُرک است نمی خرم!

خیلی خوب است که در سبک زندگی کسی بیاید و نظرات ولی را لیست کند، بگوید که ولی امر شما نظرش راجع به سبک زندگی این است و مصلحت اندیشی نکند. آدم اگر به سمت مصلحت های ولی امر برود ولو به ظاهر مصلحت ها غلط هم باشند، بعدا برایشان با خیر و رحمت می شود.

برای مهریه، خانواده داماد هرچقدر هدیه بدهد که بهتر است ولی از جانب خانواده عروس چنین نیست!

\*\*\*

## ساعت دوم

ما خیلی سعی می‌کنیم که مباحثمان به سمت سخنرانی نرود اما مثل اینکه موفق نمی‌شویم. دعا کنید که خداوند ما را در مسیر مستقیم، هدایت کند به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

بحث امروز ما به سمت این رفت که اگر بخواهیم نظام فکری در قرآن استخراج کنیم باید چه کنیم؟ گفتیم نظام فکری براساس آیاتی که دلالت به علم یا ذکر دارد، بررسی می‌شود. باید تعریفی از نظام فکری داشته باشیم، تعریفمان این است که وقتی انسان با حقایق و وقایع مواجه می‌شود، براساس یک الگوی درونی فعلیات را از خود بروز می‌دهد و عمل می‌کند یا آن ساختار درونی‌اش. که به آن نظام فکری می‌گوییم. می‌توانیم هم به جای نظام فکری بگوییم ایدئولوژی و جهان‌بینی.

**چطور می‌توان نظام فکری را استخراج کرد؟** در هر سوره سیر حقایق داریم، یک سری رخداد در زندگی داریم و انسانی که با این دو ارتباط دارد. انسان‌هایی که این حقایق را می‌بینند نظام فکری آنان توحیدی می‌شود. حال ما می‌خواهیم ساختار انسان مجاهد را بررسی کنیم. یعنی انسان مجاهد با انسان مومن متفاوت می‌شود زیرا حقایق و رخدادهای متفاوت معنا می‌شوند.

می‌توانیم نظام فکری کل مومنین قرآن را بررسی کنیم و یا این که به طور خاص نظام فکری انسان مجاهد را در بیاوریم. چطور این کار را انجام دهیم؟ از خبیر بودن خدا جلو رفتیم و ۱۴ نکته را بیان کردیم که اگر کسی جلو برود حدود ۵۰ تا نکته می‌تواند در بیاورد. ما در این جا قرار نیست به نتیجه خاصی برسیم بلکه منظورمان تبیین روش است. که این گزاره‌ها در ۳ گروه سامان پیدا می‌کنند: حقایق، رخدادهای و ساختار وجودی انسان.

ممکن است کسی بگوید از کجا بدانیم که گزاره‌ها صحیح است؟ می‌گوییم از آیات گرفتیم. برای آنکه خیالمان آسوده باشد و در مقامی تبیینی دیگر بررسی شود به روایات رجوع می‌کنیم. وقتی به تدریج بررسی کردیم روابط متفاوتی کشف شد مثلاً ارتباطات حکم، مصلحت‌اندیشی و خبیر بودن را متوجه شدیم.

«خبیر» را در روایات بزنییم و ببینیم که این نکاتی که به دست آوردیم صحیح است یا خیر.

## «صفه الضال»

«وَهُوَ فِي مَهَلَةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوَىٰ مَعَ الْغَافِلِينَ وَيَعْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ وَلَا إِمَامٍ قَائِدٍ»

آن کسی که خدا به او مهلت دارد و او غفلت دارد، این فرد با غافلین روی هواست و با مذنبین دچار روزمرگی است؛ نه راهی دارد که قصدش کند و نه امامی دارد که جلو دارش باشد.»

## «صفات الغافلین»

«حَتَّىٰ إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ وَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ اسْتَقْبَلُوا مُدْبِرًا وَاسْتَدْبَرُوا مُقْبِلًا»

تا آنکه از پرده غفلت بیرون می‌روند و پشت می‌کنند بدانچه به او روی آورده بودند. یعنی تا یک زمانی از یک چیزی فرار می‌کردید و مدام دارید به آن نزدیک می‌شوید.

«فَلَمْ يَتَفَعَّلُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ»

«پس از آنچه در طلبش بودند نفع نبردند.»

در سوره‌های حاقه و معارج این‌ها را توضیح داده است.

«إِنِّي أُحْذِرُكُمْ وَنَفْسِي هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ»

«من خودم و شما را از این حالت برحذر می‌دارم.»

«فَلْيَنْتَفِعِ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ وَانْتَفَعَ بِالْعَبْرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي وَالضَّلَالِ فِي الْمَعَاوِي»

داستان ما این است که مواظب باشیم: شخص باید از کار خویش بهره گیرد و حواسش به خودش باشد، بصیر کسی است که گوش می‌دهد و به واسطه گوش دادن تفکرش فعال می‌شود، به واسطه نگاه کردن چشمش باز می‌شود. پس نفع می‌برد و از آنچه که عبرت‌گرفتنی و عبور کردنی است بهره می‌برد. سپس راه روشنی را پیمود و از پرت شدن در پرتگاه و گم شدن در کوره راه‌ها دوری کرد.

«وَلَا يُعِينُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بَتَعَسُفٍ فِي حَقِّ أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ»

این بنده خدایی که لغزید به خاطر آن بود که نتوانست حرف حق را بشنود.

۳ عامل ممکن است انسان را از مسیر حق برگرداند:

(۱) ترس

(۲) طمع

(۳) بی‌عرضگی یا ترس از نوعی بخل

«فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ»

ای شنونده از مستی به هوش بیا

«وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ»

از غفلت بیدار شو

«وَاخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ»

از شتاب خود کم کن

«وَ أَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ»

در آنچه که از زبان رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به تو رسیده اندیشه کن که ناچار به انجام آن می‌باشی.

«وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ وَ خَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ وَ دَعَاهُ وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَ ضَعَّ فَخْرَكَ وَ أَحْطَطُ كِبْرَكَ وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ»

کبرت را خرد کن

«فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ»

خودت را یاد کن

«وَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ»

همانطور که برایت برنامه آمده است از تو حساب می‌کشند.

«وَكَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ»

هر چه کشت کنی برداشت می کنی.

«وَمَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ غَدًا»

هر چه بفرستی برای تو می آید

«فَامْهَدْ»

پس خودت را آماده کن

«لِقَدَمِكَ وَ قَدَمَ لِيَوْمِكَ فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ وَلَا يُبْنِتُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ

إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذُّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ وَلَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ  
أَخْلَصَ فِعْلَهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لَأَقِيًّا رَبَّهُ بِخَصَلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يُتَبَّ مِنْهَا»

خلاصه این طور است که می فرمایند، از واجبات این است و راه فرار هم ندارد، خداوند از این راضی می شود، اگر کسی صفت ناپسند داشته باشند اگر بدون توبه خدا را ملاقات کند و از آن ۳ خصلت بالا که گفتیم (از کار سختی که حق است به خاطر سخت بودنش سرباز بزند، به خاطر منفعتش حکمی را بچرخاند یا از راست گفتن و اجرای حق بترسد) را داشته باشد فایده ای نخواهد داشت و در ادامه می گوید که از دنیا هم نصیبی نمی برد هر چند که خیلی تلاش کند.

این ها به گونه ای با «تحصیل صدر» هم ارتباط دارد. خوف و تخوف، تعسف (سخت گیری) و تحریف از ویژگی های صدر است.

«أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ أَوْ يَشْفِيَ غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ أَوْ يُعْرَبَ بِأَمْرِ فَعَلَهُ غَيْرُهُ أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ اعْتَقَلَ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بَطُونُهَا وَإِنَّ السَّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْفَسَادُ فِيهَا إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ»

در این قسمت دارد عطف بیان می‌کند. آن صفات ناپسند یعنی:

- (۱) شریک برای خدا در عبادات بگیرد؛
- (۲) یا خشم خویش را با هلاکت کسی بنشانند؛
- (۳) یا بر بی‌گناهی به خاطر کاری که دیگری انجام داده عیب‌جویی کند؛
- (۴) یا به خاطر حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد؛
- (۵) یا با مردم به دو چهره ملاقات کند؛
- (۶) و یا در میان آنان با دو زبان سخن بگوید.

در آنچه گفتم نیک بیندیش که هر مثال را همانند فراوان است.

(مثل این است که تو داری شبیه دیگران می‌شوی، یعنی اگر تو مثل منحرف و کافران عمل کردی و اگر زندگی مثل کافر شد یعنی شبه کافر شدی یعنی خود کافر شدی. زیرا که مثل دلیلی بر شبه است.)

بعد مثل‌های مختلف در مراتب مختلف را بیان می‌کنند:

«همانا تمام حیوانات در تلاش پر کردن شکمند، و درندگان در پی تجاوز کردن به دیگران، و زنان بی‌ایمان تمام هم‌میشان آرایش زندگی و فسادانگیزی در آن است، اما مؤمنان فروتنند، همانا مؤمنان مهربانند، همانا مؤمنان از آینده ترسانند.»<sup>۲۲</sup>

اگر هم کسی شکمش شود، چنان است. نساء در این قسمت جنس زنان نیست.

بعد صفات مومنین است که در حوزه صدر می‌آید: مُسْتَكِينُونَ، مُشْفِقُونَ، خَائِفُونَ

اگر کسی بخواهد روی این روایت کار کند مطالب در مراتب مختلف کامل روی هم می‌آیند.

---

<sup>۲۲</sup>. نهج البلاغه / ترجمه دشتی، ص: ۲۸۵

از خدا می ترسد به خاطر این راستگو است. اهل تحریف هم نیست و پند می دهد یعنی حرف حق را با مردم در میان می گذارد بدون آنکه بخواهد مصلحت اندیشی های کذا و کذا داشته باشد. بخواهد به خاطر مصلحت اندیشی برخی مسائل حق را نگوید. مثلاً جایی رفتیم و می گوییم که شما اگر یک خرده موهایتان هم بیرون بود اشکالی ندارد! دین دست من نیست که بگویم اشکالی ندارد! این که بخواهی مردم را با تحریف جذب کنی نمی شود. نباید دو زبان داشته باشیم، این خیلی سخت است. این که کسی بخواهد کسی روی مدار حق برود بایستی حتماً نظام ارزیابی قوی داشته باشد.

مومنین گردن کش نیستند، فروتن اند، مستکین یعنی رام است. سختی و راحتی در امر دین برایش موضوعیت ندارد. اینطور نیست که اگر سخت بود نکند و کار راحت بود انجام دهد. مستکین یعنی سبک و سنگین نمی کند و این را از ۳ ترجمه ای که دیدیم و مباحث بالا فهمیدیم.

این روایت بیشتر تبیین کننده سور مدنی بود.

حواستان باشد که هر روایتی را هم بررسی نکنید. برخی روایات مشخص است که از معصومین (علیهم السلام) نیست. توجه به کتب روایی مهم است.

یک روایت خوب دیگری دیده می شود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) يَرَاكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَتِهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ بِأَنَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِي مَعَهُ، وَالْبَاقِي لَا إِلَهَ غَايَهُ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ، وَهُوَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۲۳</sup>

«ای اباذر عبادت کن خدا را همانطور که او را می بینی. پس اگر تو او را نمی توانی ببینی، او تو را می بیند. هر کاری که می کنی فکر کن که خدا تو را می بیند، این خبیر بودن خداست، می گویی که من که او را نمی بینم، پس او که تو را می بیند، این لطیف است. می خواهد بگوید توجه به خبیر بودن خدا این گونه است که تو هر کاری می کنی او دارد می بیند ولو اینکه نتوانی بفهمی.»

<sup>۲۳</sup>. الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ۵۲۶

برای ادامه بحث سوره دو بخش داریم، دوستانی که می‌خواهند کار کنند، مقدمات کار کردن برایشان فراهم است، همین که ما موضوعی را به این صورت کار می‌کنیم اگر خودشان می‌خواستند کار کنند حدود ۳۰۰ ساعت وقت لازم بود. این موقعیت مغتنمی است که مطالب را به صورت پژوهشی برای خودتان ثبت کنید و یک نظام فکری دریاورید. ببینید آیا می‌توانید یک نظام فکری برای خودتان دریاورید. مثلاً ما در آینده می‌خواهیم نظام فکری‌های تخصصی مثلاً نظام فکری والدین را دریاوریم. اگر توانستید این‌ها را ثبت کرده و در اختیار دیگران بگذارید.

### نکته مهم راجع به عید قربان:

ما خیلی وقت‌ها بیشتر از آنچه که خواسته‌ایم خیرات کنیم، به دیگران شرّ رسانده‌ایم که لازم است توجه داشته باشیم و به اسم «خبیر» خدا متصل شویم. به نظر رسیده است قربانی نکنیم مگر آنکه کل شهر را که ۲۰۰۰ خانوار دارد قربانی دهیم. باید حساب کنیم که چند گوسفند باشد که به همه برسد. باید کم کم همت‌هایمان را بلند کنیم.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات